



مغزهای بزرگ زنگ نرزد

اول اسمش عین دارد

وی در تیر ماه ۱۳۲۱ در اصفهان، چشم به محله‌ی چهارسوق گشود. به گفته‌ی شاهدان عینی، او بسیار با تربیت و مؤدب به دنیا آمد، یعنی در جواب سروته شدن و دریافت ضربه از قابله، هیچ کاری نکرد و فقط گریه کرد، انگار بقیه در جواب، آپ دولیوچاگی می‌زنند.

دوران نوجوانی را با وقار و تواضع و کسب علم طی کرد. با اینکه در محله‌ی دکتر بهشتی زندگی می‌کرد عکس سلفی و هشتک همین الان یهویی با بهشتی راه نینداخته بود و به دیگران پز نمی‌داد. بسیار به فعالیت‌های انقلابی علاقه داشت و همین باعث رابطه‌ی صمیمی‌تری بین او و دکتر بهشتی شد. در نفوذ کلام، علم، محبوبیت، عرفانیت و بیت‌های دیگر تا جایی رسید که بعدها شهید بهشتی او را «زجل» خطاب کرد.

در دوران سرپازی مانند بقیه سرش را کچل کرد و در ژاندارمری فارس مشغول به خدمت شد. دم بریده (به گفته‌ی رئیس ژاندارمری) آب در آسیاب شاهنشاهی می‌ریخت و در فارس و نیریز سخنرانی‌های متعدد علیه او داشت، گاهی فالوئرهای لایوش به دوهزار نفر نیز می‌رسیدند.

رشته‌ی ادبیات را به عنوان رشته‌ی دانشگاهی‌اش انتخاب کرد و معلم شد. در کلاس نیز سخنرانی را ول نمی‌کرد. سخنانش بسیار جوان‌پسند بود. هر کجا سخنرانی داشت، جوانان غیر الاف خود را پشت و انت می‌ریختند و از شهر و روستا برای شنیدن سخنان وی جمع می‌شدند و سر و دست می‌شکستند.

برای رهبری امام خمینی رأی اعتماد از مردم اصفهان جمع کرده بود که در قطعنامه‌ی راهپیمایی اربعینی قرائت شد. بالاخره گذرش به دیباغ‌خانه‌ی ساواک افتاد و دستگیر شد اما با اعتراض معلمان و دانش‌آموزان مجبور شدند آزادش کنند.

ناقلا (به گفته‌ی دوستداران) با همه‌ی گروه‌هایی که علیه شاه کار می‌کردند، چه با سلاح و چه بی سلاح ارتباط داشت، حتی در گروه‌هایی که برای شاه کار می‌کردند هم توانسته بود یک شبکه‌ی نفوذی تشکیل دهد و آن‌ها را دورادور هدایت کند.

بعد از انقلاب، وزیر آموزش و پرورش دولت رجایی شد. منافقین علاقه‌ی زیادی به ترکاندن وی داشتند و بعد از انفجار دفتر ریاست جمهوری که او زنده ماند، خیط شدند. از کتاب‌های وی می‌توان به پیامبر مکه، علی در مدینه، پیشگامان کهن، ما و قرآن، قرآن و خطوط انفاق و پدیده‌ی جاهلیت از دیدگاه قرآن اشاره کرد.

شیرپاک خورده پیش‌بینی‌های درستی هم داشت. مثلاً به موسوی توصیه کرد یک گوشه بنشیند و نان و ماستش را بخورد و در انتخابات شرکت نکند، چراکه بین مردم محبوبیت ندارد. ولی موسوی که مرغش یا شاید هم خودش یک پاداشت گوش نکرد.

افراد زیادی دوست داشتند جای او باشند، از جمله آیت الله مهدوی کنی، چراکه بیشترین سرداران و فرماندهان شهید در جنگ از شاگردان استاد بودند.

کم گوی و گزیده گوی چون پر از صفات دیگر وی بود و بیشترین شعری که می‌خواند این بود:

از آن روزی که ما را آفریدی

ز ما غیر گنه چیزی ندیدی

خداوند ابا حق هشت و چهارت

ز ما بگذر شتر دیدی ندیدی

یاور قندی و شکری رهبر (به گفته‌ی خودش) سرانجام در ششم دی سال ۹۴ خدمت را بر اثر بیماری قند و نارسایی کلیه ول کرد.

او کسی نیست جز سید علی اکبر پرورش ملقب به علی اکبر تربیت.



مغزهای بزرگ زنگ نرزد

طنز + تقویم تاریخ

شاه رفت لای دست فرعون

• ۱۶ بهمن سال ۷ (سال هفتم قمری) - فتح قلعه‌های هفت گانه یهودیان (خیبر) توسط مولای علی (ع)

هزار و سیصد و نود و پنج سال پیش در چنین روزهایی، جنگ شدت گرفت، کار گره خورده بود. یهودیان خائن هفت قبیله نزدیک به مدینه، در هفت قلعه تودرتو پنهان شده بودند و حمله مسلمانان کاری از پیش نمی‌برد. رسول خدا (ص) پرچم جنگ را به ابوبکر داد و او را برای فتح قلعه اول فرستاد ولی خیلی زود او برگشت و گفت این دیوار ساختن این هوماگه می‌شه رفت تو. فردایش پرچم را به دست عمر داد. او هم به زودی بازگشت و گفت: دروازه ساختن نصفش چوب گردو، نصفش راش روسی. مگه می‌شه این دروازه رو باز کرد.

رسول خدا (ص) فرمود: فردا اگر خدا بخواهد پرچم را به دست مردی صابر و از اهالی محور مقاومت خواهیم سپرد که فرار نمی‌کند و خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند و بر نمی‌گردند تا اینکه خداوند به دست او قلعه را فتح می‌کند. آن شب تقریباً هیچکس نخوابید و همه تا صبح در این فکر بودند که وقتی پیامبر (ص) پرچم را به آن‌ها داد، بروند پشت تریبون و از کی‌ها تشکر کنند یا پرچم را به کی تقدیم کنند. اما فردای آن روز، پیامبر (ص) پرچم را به امیرالمؤمنین علی (ع) داد. حضرت علی (ع) به سوی قلعه بیرونی رفت و دو تا از گنده‌لات‌های یهودیان را فرستاد لای دست فرعون، آب جوش بخورند. گنده‌لات سوم اما نامردی ضربه‌ای زد که سپر از دست حضرت علی (ع) افتاد. حضرت (ع) یک یاعلی گفت و در قلعه اول را که بزرگ‌ترین قلعه بود، کند و به جای سپر، آن را به سوی گنده‌لات یهودی پرتاب کرد که گنده‌لات نتوانست فرار کند و شکلات شد. اینچنین قلعه‌ها فتح شدند.

• ۸ بهمن ۱۱۹۱ (۱۸۱۳ م) - چاپ کتاب غرور و تعصب

۲۱۱ سال پیش در چنین روزی، هفده سال پس از نگارش، کتاب غرور و تعصب نوشته جین استن انگلیسی به چاپ رسید. این کتاب مانند اغلب رمان‌های آن دوره و بعد از آن، حاوی تعدادی دختر جوان و نوجوان قصردار و سرخوش،



یک یا نهایتاً دو پسر جوان خیلی چشم‌آبی و چهارشانه و فک مربعی خیلی خیلی کلاهدردار و دیوسیرت و صدالبته چند کلفت و نوکر سیاه‌پوست بی‌سواد خوب کارکن است. در این سال‌ها اندک‌اندک جریان فمینیستی وارد کردن زنان و دختران به بازار تجارت آغاز شده بود. لازم به ذکر است آن موقع آدم‌های اروپایی و آمریکایی هنوز لباس به تن می‌کردند.

• ۱۵ بهمن ۱۳۱۳ - آغاز به کار دانشگاه تهران

۸۹ سال پیش در چنین روزی، دانشگاه تهران با ادغام مؤسسه‌های دارالفنون، مدرسه علوم سیاسی، طب، مدرسه عالی فلاحیت، مدرسه صنایع و هنر، مدرسه عالی معماری و دانش‌سرای عالی که پیش از آن فعال بودند، آغاز به کار کرد. پیشنهاد تأسیس این دانشگاه را به دکتر محمود حساسی نسبت می‌دهند اما باید گفت که با فعالیت‌های دانشجویان اعزامی به خارج از کشور علیه رضا شصت‌تیر، وی دستور داد تا فعالیت‌ها و کلاً دانشجویان محدود شوند و حتی الامکان همه دانشجویان در یکجا گردآوری شوند تا امکان نظارت و کنترل بیشتری برای دستگاه امنیتی رضاقلدر فراهم گردد. ابتدا قرار بود این دانشگاه در زمین‌های جلالیه ساخته شود اما صاحب زمین بهجت‌آباد (مکان فعلی دانشگاه تهران) که زمینش توسط مهندس فرانسوی رد شده بود، مبلغ قابل توجهی را برای خرید جای به رضاشاه رشوه داد. لذا زمین وی به مبلغ یکصد هزار تومان خریداری شد و دادند همان فرانسوی، دانشگاه تهران را توی این زمین ساخت.

• ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ - بازگشت سید روح‌الله خمینی (ره) به ایران پس از چهارده سال تبعید

چهل و پنج سال پیش در چنین روزی، امام آمد. انقلاب اسلامی ایران پیروز شد و الان بعد از ۴۵ سال... چهل و پنج سال به حروف ۴۵ سال به عدد، بله! چهل و پنج سال.

ایرج زارع (۱۳۲۰ تا ۱۴۰۰) از کاریکاتوریست‌های سال‌های آخر توفیق بود. او مدتی هم در مجله کاریکاتور کار کرد و دیگر کار نکرد تا بعد از انقلاب که کتاب «شاهنامه» را به چاپ رساند از کاریکاتورهایی درباره رژیم پهلوی. این یکی از کاریکاتورهایی همان کتاب است.